

Unit 18

لهجه

لهجه شیوه خاصی از صحبت است که نشان می دهد اهل کجاست.
لهجه معلم جدید کاملاً آلمانی بود.

سلمانی

آرایشگر شخصی است که کارش مو کوتاه کردن است.
موهای من خیلی بلند می شود بهتر است به آرایشگاه بروم.

زیر زمین

زیرزمین در یک خانه یا ساختمان اتاقی است که در زیر زمین ساخته شده است.
آنها زیرزمین خود را به اتاق بازی تبدیل کردند.

جای خالی

وقتی چیزی خالی است ، چیزی روی آن نیست.
او یک کاغذ خالی برای کشیدن داشت.

چشمک زدن

چشمک زدن به معنای بستن چشم ها و دوباره باز کردن سریع آنها است.
بارها چشمک زدم تا چشمانم بتوانند با نور شدید سازگار شوند.

گروه کر

گروه کر گروهی از افراد است که با هم آواز می خوانند.
او بعد از مدرسه هر روز تمرین گروه کر داشت.

کمیک

وقتی چیزی کمیک است ، خنده دار است.
این بازیگر طنز به شوخی هایش معروف بود.

پیچیده کردن

پیچیدگی چیزی به معنای سخت تر از حد ضروری بودن است.
هوای نامناسب به سرعت کار را به پایان رساند.

رد کردن

رد پیشنهاد یا دعوت به معنای نه گفتن به آن است.
او از پیشنهاد وی برای پرداخت هزینه شام خودداری کرد.

ماموریت

ماموریت سفری است که برای انجام فعالیت خاصی انجام می شود.
او نتوانست به تمرین برود زیرا چندین ماموریت داشت.

دستکش

دستکش قطعه ای از لباس است که انگشتان و دست شما را می پوشاند.

وقتی هوا سرد می شود ، من همیشه یک دستکش می پوشم.

گوشه نشین

زاهدی است که تنها زندگی می کند و وقت خود را با دیگران نمی گذراند.

این زاهد ساده در غاری کوچک در جنگل زندگی می کرد.

عادلانه

اگر کاری به طور عادلانه انجام شود ، پس منصفانه است.

ما به حق تصمیم گرفتیم جایزه را به او اهدا کنیم.

چرم

چرم ماده ای است که از پوست حیوان ساخته شده و از آن برای تهیه لباس استفاده می شود.

او برای روز تولد خود یک ژاکت چرمی جدید گرفت.

تأمل

تعمق در مورد چیزی است که باید به دقت در مورد آن فکر کرد.

او در پارک نشست و در مورد مشکل خود تأمل کرد.

ذخیره

رزرو چیزی به معنای نگه داشتن آن برای شخص یا زمان خاصی است.

او یک میز در رستوران شلوغ رزرو کرد.

فیلمنامه

فیلمنامه کلمات یک فیلم یا نمایش است.

او فیلمنامه نمایش را سه بار خواند.

جستجو کردن

جستجوی چیزی یا شخصی به معنای به دنبال آنها گشتن است.

من روزنامه را برای کار جدید جستجو کردم.

کوبیدن

کوبیدن یعنی بستن چیزی به شدت است.

او بعد از اتمام خواندن کتاب را به شدت متوقف کرد.

راه پله

راه پله مجموعه ای از پله ها است که در داخل یک ساختمان یافت می شود.

راه پله مستقیماً به آشپزخانه منتهی می شود.

سفر اول هواپیما با آیزاک

خانواده آیزاک برای تعطیلات می رفتند. او به جز یک چیز از سفر هیجان زده بود. او قبلاً هرگز در هواپیما نبوده است. او

می ترسید که هواپیمایش خراب شود.

آیزاک سوار هواپیما شد. از راهرو پایین رفت تا جایی که صندلی خود را پیدا کرد. نشست و انتهای کمر بند ایمنی خود را بهم

وصل کرد. بعد از چند دقیقه بیکار بودن ، خلبان اعلام کرد که آماده رفتن هستند.

او از پنجره به رنگهای زنده آسمان نگاه کرد. او شروع به احساس ترس کرد. دختری که کنار او نشسته بود گفت: "سلام ، من راشل هستم! شما عصبی به نظر می رسید ، اما نیازی نیست که باشید. پرواز سرگرم کننده است!"

ایساک گفت: "من هنوز کمی عصبی هستم ، و گرسنه می شوم."

"خدمات غذا به زودی آغاز می شود. سینی را روی صندلی مقابل خود پایین آورده و این سوئیچ را بچرخانید. سپس آنها شام شما را می آورند! دفعه قبل ، آنها مرغ ، نخود فرنگی و یک جعبه کشمش سرو کردند."

سپس خلبان شرایط بد جو را به مسافران اطلاع داد. وی اظهار داشت: "ما در حال ردیابی هوا هستیم: رعد و برق ، ابر و غیره."

ناگهان هواپیما لرزید. ایساک به شدت ترسیده بود. شکمش درد گرفت و فکر کرد ممکن است استفراغ کند. او نمی توانست باور کند که در چنین مکان ناگواری قرار دارد. سرانجام ، لرزش متوقف شد. آیزاک هنوز ترسیده بود ، اما سعی داشت یک نگرش خوب را حفظ کند.

«اولین باری که پرواز کردم ، هواپیما چنان لرزید که باری شروع به سقوط کرد. پدر و مادرم به من گفتند که موسیقی گوش دهی و فصلی از کتابم را بخوانی. این باعث آرامش من شد.»

ناگهان هواپیما دوباره لرزید. این بار آیزاک به توصیه های راشل عمل کرد. او هدفون گذاشت و کتابی از نویسنده مورد علاقه خود را بیرون آورد. این کتاب و موسیقی به ایساک کمک کرد تا احساس بهتری داشته باشد. بعد از مدتی ، او حتی متوجه آب و هوای بد هم نشد. بعد از اینکه کسی به او کمک کرد ، اوضاع خیلی بدی احساس نشد.